

بهای تسلیم

یکی از بزرگ ترین خطاهای ذهن سیاسی، این تصور ساده‌انگارانه است که میان «مقاومت» و «تسلیم» همواره یک رابطه مستقیم میان هزینه و فایده وجود دارد؛ گویی مقاومت الزاماً گران‌ترین انتخاب و تسلیم شدن همیشه ارزان‌ترین راه ممکن است.

چندی پیش کسی با اطمینان به من گفت: آمریکا قدرت اول دنیاست. چرا با او درگیر شویم؟ چرا کوتاه نمی‌آییم؟ مقاومت فقط فقر، «تحریم و بدبختی» به بار آورده است. در نگاه نخست، این سخن منطقی به نظر می‌رسد. انسان خسته از بحران، به طور طبیعی به دنبال راهی برای پایان دادن به رنج است. اما سیاست عرصه آرزوها نیست؛ عرصه تجربه‌های تاریخی است. و تاریخ، برخلاف بسیاری از تصورات رایج، بارها نشان داده که تسلیم شدن لزوماً ارزان‌تر از مقاومت نیست؛ گاهی بهای تسلیم چنان سنگین است که نسل‌ها باید هزینه آن را بپردازند.

مشکل اصلی اینجاست که بسیاری از انسان‌ها قدرت را فقط در لحظه می‌بینند و نه در امتداد تاریخ.

آنان پیروزی را با قدرت نظامی اشتباه می‌گیرند و شکست را صرفاً در میدان جنگ جست‌وجو می‌کنند؛ در حالی که ملت‌ها غالباً پیش از آنکه در میدان نبرد شکست بخورند، در ذهن خود شکست را می‌پذیرند. لحظه‌ای که ملت به این نتیجه برسد که مقاومت بی‌فایده است و تنها راه نجات، تسلیم شدن در برابر اراده قدرت برتر است، بخش مهمی از شکست رخ داده است؛ حتی اگر هنوز گلوله‌ای شلیک نشده باشد. تاریخ ایران یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این واقعیت را در خود دارد.

عهدنامه ترکمانچای فقط یک قرارداد سیاسی نبود؛ سندی بود از لحظه‌ای که توازن قدرت به شکلی آشکار علیه ایران رقم خورد. در پی شکست نظامی از روسیه تزاری، بخش‌هایی از سرزمین ایران از دست رفت، غرامت‌های سنگین بر کشور تحمیل شد و دولت ایران ناچار شد میلیون‌ها روبل نقره بپردازد؛ رقمی که در آن دوران فشار عظیمی بر اقتصاد و جامعه وارد کرد. اما زیان اصلی نه در طلا و نقره بود و نه حتی در از دست رفتن سرزمین. ملت‌ها از دست دادن خاک را گاه جبران می‌کنند؛ اما جبران تحقیر تاریخی بسیار دشوارتر است.

آنچه در حافظه ایرانیان باقی ماند، فقط جدایی قفقاز نبود؛ بلکه احساس تلخ این بود که اراده یک قدرت خارجی می‌تواند درباره سرنوشت یک ملت تصمیم بگیرد. از همین‌جا باید پرسشی بنیادین مطرح کرد: چرا بسیاری تصور می‌کنند نظام‌های سلطه فقط از ملت‌ها «اطاعت» می‌خواهند؟ واقعیت این است که در تاریخ روابط بین‌الملل، قدرت به ندرت در نقطه‌ای متوقف شده است. قدرت، ذاتاً میل به گسترش دارد. هر عقب‌نشینی بدون هزینه، معمولاً زمینه ساز مطالبه‌ای بزرگ‌تر می‌شود. هر امتیاز بدون توازن، مقدمه

امتیازی دیگر است. به همین دلیل است که بسیاری از ملت‌ها دریافته‌اند مسئله فقط جنگیدن یا نجنگیدن نیست؛ مسئله حفظ توان چانه زنی و جلوگیری از تبدیل شدن به موضوع تصمیم دیگران است. البته این سخن به معنای تقدیس جنگ نیست. جنگ، شکست عقلانیت است. جنگ، ویرانی خانه‌ها، مرگ انسان‌ها و نابودی سرمایه‌های یک ملت است.

اما همان قدر که جنگ می‌تواند فاجعه باشد، تسلیم شدن بی‌قید و شرط نیز می‌تواند به فاجعه‌ای تاریخی تبدیل شود؛ فاجعه‌ای که شاید صدای انفجار نداشته باشد، اما آثارش برای دهه‌ها باقی بماند.

یکی از مشکلات جهان معاصر این است که سیاست را به انتخابی کودکانه میان دو قطب فروکاسته است: یا جنگ، یا تسلیم. در حالی که سیاست واقعی، هنر ایستادن میان این دو است. نه ماجراجویی کور. نه تسلیم کور. بلکه حفظ منافع ملی با کمترین هزینه ممکن.

بخش بزرگی از بحران فکری جوامع امروز نیز از همین نقطه آغاز می‌شود. انسان خسته، انسان تحقیر شده و انسان گرفتار بحران اقتصادی، گاهی چنان از وضعیت موجود به ستوه می‌آید که هر نیروی خارجی را منجی و هر عقب‌نشینی را عقلانیت تصور می‌کند. اما تاریخ بارها نشان داده است که قدرت‌های بزرگ نه بر اساس احساسات، بلکه بر اساس منافع خود عمل می‌کنند. هیچ امپراتوری در تاریخ برای خوشبخت کردن ملت‌های دیگر شکل نگرفته است.

هیچ قدرت بزرگی میلیارد‌ها دلار هزینه نکرده تا صرفاً آزادی را به دیگران هدیه دهد. و هیچ نظام سلطه‌ای از سرانسان‌دوستی به دنبال گسترش نفوذ خود نبوده است. این واقعیتی است که باید بدون نفرت و بدون توهم پذیرفت. همان‌گونه که باید پذیرفت مقاومت نیز اگر فاقد عقلانیت، برنامه، دیپلماسی و شناخت موازنه قوا باشد، می‌تواند به بن‌بست تبدیل شود. بنابراین مسئله اصلی نه ستایش مقاومت است و نه ستایش تسلیم. مسئله این است که یک ملت تا چه اندازه قادر است کرامت، استقلال تصمیم‌گیری و منافع درازمدت خود را حفظ کند. زیرا در نهایت، ملت‌ها فقط با گلوله شکست نمی‌خورند.

گاه باوری خطرناک‌تر از گلوله آن‌ها را از پا درمی‌آورد: این باور که دیگر هیچ راهی جز تسلیم وجود ندارد. و تاریخ نشان داده است که ملت‌هایی که پیش از نبرد در ذهن خود تسلیم می‌شوند، معمولاً بهایی بسیار سنگین‌تر از هزینه مقاومت می‌پردازند. شاید به همین دلیل باشد که بزرگ‌ترین شکست یک ملت، از دست دادن خاک یا ثروت نیست؛ بلکه از دست دادن اراده ایستادن است. زیرا هرگاه اراده ایستادن فرو بریزد، باقی مانده ویرانی فقط مسئله زمان خواهد بود. و این، همان بهای واقعی تسلیم است.